

در جوامع اولیه، مادر بودن نشان پستی و بلایا نبود، بلکه بیش تر موهبت بزرگ طبیعی محسوب می شد. مادری به زنان قدرت و حیثیت اجتماعی می داد و برای این کار دلایل بسیار خوبی وجود داشت.

انسانیت از سلسله‌ی حیوانی پدید آمد. طبیعت تنها به یکی از جنس‌ها - جنس زن - اندام‌ها و عملکردهای مادری بخشیده بود. این موهبت بیولوژیکی پل طبیعی انسانیت را فراهم کرد. رابرت بری فالت این موضوع را در کتاب خویش به نام «مادران» به تفصیل شکافته است. این جنس زن بود که مسئولیت و مراقبت از تغذیه، پرستاری و حمایت از خردسالان را عهده داشت.

هر چند، همان‌طور که مارکس و انگلس اظهار داشته‌اند، تمام جوامع در گذشته و حال برپایه‌ی کار بنا شده‌اند. بنابراین، تنها توانایی زنان در زاییدن نبود که نقش قاطع در تاریخ ایفا کرد، چون همه‌ی حیوانات ماده نیز می‌زایند. برای نوع انسانی تعیین‌کننده این بود که مادری به کار منجر شد، و از تلفیق مادری و کار نخستین سیستم اجتماعی انسان پدیدار شد. در تاریخ برای نخستین بار مادران کار را آغاز کردند، و به همین طریق مسیر انسانیت را گشودند. آنان تولیدکنندگان اصلی، کارگران، کشاورزان و رهبران علمی، معنوی و حیات فرهنگی جامعه بودند. و همه‌ی این مزایای اجتماعی به دلیل مادر بودن آنان بود، چون که مادری با کار تلفیق بود. این تلفیق هنوز در زبان‌های مردمان اولیه‌ی جاری است که اصطلاح «تولیدگر - زاینده» را به جای مادر به کار می‌برند.

از مباحث فوق نباید چنین نتیجه گرفت که زنان به طور طبیعی جنس برتر هستند. هر جنس از تکامل طبیعی پدید آمده، و هر یک نقش ویژه و حیاتی خویش را بازی می‌کنند. هر چند اگر ما همان معیار «رهبری اجتماعی» را که برای زنان گذشته به کار می‌بریم امروز برای مردان استفاده کنیم، باید بگوییم که زنان به لحاظ گستره‌ی زمانی مدت بیش‌تری در رهبری اجتماعی نقش داشتند.

هدف این است که یک‌بار برای همیشه به این افسانه‌ی رایج جامعه طبقاتی که زنان به‌طور طبیعی و ذاتی فرو دست‌تر از مردان هستند، پایان داده شود. ♦

## رمز بالندگی:

### تسلیم شرایط نشدن

#### منیژه نویدنیا

آدمی بر حسب توانمندی‌های گوناگون خویش بر آریکه قدرت در جهان تکیه زده و بسیاری امور حیاتی را در کنترل خویش درآورده است. انسانی که دیروز از بیم رعد و برق به غارها پناه می‌برد و از ترس زلزله، خانه و کاشانه را رها کرده و در طبیعت سرگردان می‌شود...

اما بالاخره انسان بزرگ شد و معمای برتری خویش بر زمین را دانست. او فهمید که از قدرت درک و شامه‌ی روشنی بخشی برخوردار است که او را بر شرایط مسلط می‌گرداند و نحوه‌ی گردش امور را به دست می‌گیرد. در این راستا، صفات عیدیه‌ای برای برتری انسان بیان شد: عقل، اراده، انتخاب، هوش و... اما در پس تمام این توانمندی‌ها، آنچه زمینه‌ساز رشد و تکوین خصوصیات والای بشر می‌شود آن است که: انسان تسلیم شرایط نمی‌شود.

انسان از زمانی که تصمیم گرفت شرایط را تحت سیطره خویش کشد و از آسیب‌های آن در امان بماند، به کشف لوازمات آن در وجود خویش دست یافت. انسان در بهشت از تمام نعمات بهره‌مند بود ولی «تسلیم شرایط نشدن» او را واداشت که از میوه‌ی ممنوعه بخورد و با نزول بر زمین خویش را بشناسد.

برقراری ارتباط میان آدمیان، به کارگیری اراده، حساس‌گری عقل و درک باطنی از احساس دانه‌های رنگارنگ وجود آدمی هستند که در زمین بایر «تسلیم شرایط نشدن» رشد می‌کنند. پس برتری انسان در باروری توانمندی‌های نهفته در خویش است که زمین را به تسلیم خود می‌کشد و پاک‌ترین آفرینندگان خداوند را به سجود وادار می‌دارد.

این انگیزه حیاتی هویت آدمی (تسلیم شرایط نشدن) در قرن حاضر به دلیل کسب برخی تن‌آسانی‌ها و کم‌گشتی در کارهای تکراری روزمره به دست فراموشی سپرده می‌شود و بدین ترتیب انسان هدف خویش را از سعی و تلاش در نمی‌یابد. پس از سال‌ها در پیروی و کهولت، حیران و بهت‌زده از این تقلاها و گریبان از نابسامانی‌ها و رنجش‌ها، روی صندلی در پارک، کنار هم قطارانش روز را شب می‌کند.

تمام عظمت هستی را می‌توان در عظمت انسان دو پا دریافت. به شرط آن‌که انسان را در ردیف سایر مخلوقات تعریف نکنیم. انسان، انسان می‌شود وقتی تسلیم شرایط نشود و گرنه انسان از چهارپا نیز فرومایه‌تر می‌شود چرا که چهارپایان، حداقل امکانات وجودی‌شان آن‌ها را در مقابله با شرایط حفظ می‌نماید ولی انسان از این امکانات بی‌بهره است. آن‌چه انسان را برتری می‌بخشد آن است که با کشف توانمندی‌های خویش قادر است در ورای امکانات مخلوقات دیگر هستی حرکت کند. آدمی اگر می‌خواست تسلیم شرایط شود، هنوز در هجوم بی‌امان سیل، زلزله هیچ راهی جز مردن نداشت. ولی او می‌اندیشد، چاره‌جویی می‌کند و سپس با تلفیق امکانات محیطی و توانمندی‌های خویش بر مشکلات فائق شده و به خود آگاهی می‌رسد.

اما انسان باید به‌خاطر داشته باشد که هویت وجودی خویش را در هجوم موهبت‌های بی‌قدر و اندازه، گم می‌کند. انسان باید به‌خاطر داشته باشد برای رشد متعارف خویش، آغوش پر محبت خانواده را می‌خواهد. برای دستیابی به اعتبار و ارزش خویش، دوستان را می‌خواهد. برای درک ثمربخشی خویش کار و شغل را می‌خواهد و غیره. اما تمام این‌ها، در حد و اندازه خود، باید باشند. در واقع افراط و تفریط درخواست‌ها انسان را از اصل خویش که شناختن خود در سایه‌ی «تسلیم شرایط نشدن» صورت می‌گیرد، باز می‌دارد.

انسان باید بتواند شرایط را با توانمندی‌هایش در جهت بهینه هدایت کند و قطعاً خرسندی و خوشحالی حاصل از پیروزی، آن‌چنان نیروی شگرفی در او پدید خواهند آورد که برای انسان، در آغاز غیرقابل باور می‌نماید. چنان‌که برای انسان عصر گذشته صحبت از ساختمان‌های ضد زلزله، امری ناباورانه جلوه می‌کرد.

به‌طور خلاصه انسان برای آن‌که خودش را بشناسد باید به نیروهای بی‌شماری که در خود دارد، واقف شود. برای واقف از توانمندی‌ها، چاره‌جویی و چاره‌اندیشی ابزار مسلمی است که آدمی را از شرایط ناخواسته رهانیده و در جهت استقرار شرایط مطلوب حرکت می‌دهد. بالطبع ضرورت دستیابی به شرایط بهینه مستلزم سعی و تلاش آدمی برای صیقل خوردن جسم و جانس است تا شایستگی شرایط برتر را کسب کند و این امر جز بمودن راه پر رنج «تسلیم شرایط نشدن» چیزی دیگر نمی‌تواند باشد. ♦